دوفصلنامه علمی ـ تخصصی گفتمان وحی
سال شانزدهم/ شماره ۲۷/ بهار و تابستان ۱۴۰۴

Bi-quarterly Journal Specialized Guftman-e Wahy
twelfth, Year 16 ,No 27, Spring & Summer 2025

حق و باطل در قرآن

□ سید مهدی محمدی *

چکیده

حق وباطل در عرصه‌های مختلف زندگی انسان ظهور و بروز می‌نماید و تکاپوی مستمری را برای انسان در مسیر شناخت و تمایز آندو از یکدیگر می‌طلبد. از آنجا که انسان موجودی مختار آفریده شده است تا در عرصه آزمایشات و امتحانات گوناگون به شکوفایی استعدادهایی درونی خویش پرداخته و برترین‌ها را برگزیند و سرانجام به سعادت و کمال دست یابد. شناخت حق وباطل و آگاهی از ویژگی‌های آن دو از ضروری ترین امور برای او است و از آنجا که باطل همواره خود را در لباس حق می‌نمایاند و به جلوه‌گری در عرصه زندگی انسان می‌پردازد تا او را مجذوب خویش سازد آگاهی از نتایج و سرانجام حق و باطل، چراغ روشنی برای انتخاب انسان در ظلمت سرای دنیاست تا با تکیه بر حجت‌های ظاهری و باطنی از قرآن فرقان جدا کننده حق از باطل گرفته تا عقل تیز بین حق شناس و سایر مشاعل هدایت همچون انبیاء الهی و اوصیاء ربّانی به حرکت در مسیر نور و هجرت از تاریکی ها و ظلمت ادامه دهد و سر انجامی روشن و سرشار از سعادت و نیکبختی ر ابرای خویش فراهم نماید.

واژگان کلیدی: حق، باطل، شناخت قرآن.

---

[۱] *. دکترای فقه واصول حوزه علمیه قم و مدیر مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی.

مقدمه

مهم‌ترین بحث زندگی انسان، مسئله «حق» و «باطل» است، به طوری که این مقوله در زندگی همه انسانها با هرنوع بینش و گرایش فکری نقش دارد. اینکه حق چیست؟ باطل کدام است؟ راه شناسایی آن دو چیست؟ چه معیارهایی برای بازیابی آنها از هم وجود دارد؟ فایده پیروی از هرکدام چیست؟ و خلاصه اینکه سرانجام تکاپو و تضاد حق و باطل چه خواهد شد؟ و... سؤالاتی است اساسی برای بشر در طول تاریخ. انسان همواره در دوراهی حق وباطل بسر برده و ناگزیر از انتخاب یکی از آندو بوده است. این درحالی است که همواره در طول تاریخ بشر، داعیانی به سوی حق و باطل بوده‌اند که بشر را بسوی طی طریقی که پیشنهاد می‌کردند فرا می‌خواندند، و جالب این است که هریک خود را برحق می‌دانستند و گروه مخالف را بر باطل. انسان ناگزیر از انتخاب راه و گزینش روش زندگی است اما کدام راه و طریقه حق است و اورا به سعادت می‌رساند و از سقوط در دره شقاوت می‌رهاند مورد سؤال و نظر است.

در مسیرراهی که انسان به سوی پیروزیها می‌رود همیشه پرتگاها و بیراهه‌هایی وجود دارد که اگر آنها را به خوبی نبیند و نشناسد و پرهیز نکند چنان سقوط می‌کند که اثری از او باقی نماند در این راه مهمترین مسأله، شناخت حق و باطل شناخت نیک و بد، شناخت دوست و دشمن، شناخت مفید و زیان بخش و شناخت عوامل سعادت و یا بدبختی است که اگر به راستی انسانها این حقایق ر ا به خوبی بشناسد رسیدن به مقصد برای او آسان است. مشکل این است که در بسیاری از این گونه موارد انسان گرفتار اشتباه می‌شود و باطل را به جای حق می‌پندارد و دشمن را به جای دوست انتخاب می‌کند و بیراهه را شاهراه (مکارم شیرازی تفسیر نمونه ۱۴۰/۷).

به هرحال ما در جهانی زندگی می‌کنیم که ساختاری مرکب از حق وباطل دارد و این دو چنان به هم آمیخته‌اند که تمییز و تشخیص آندو از یکدیگر چندان آسان نیست، به همین جهت پرداختن به راه‌های شناساسی آن دو از یکدیگر امری ضروری برای انسان است تا اسباب بدست آوردن سعادت واقعی را فراهم نماید.

مفهوم‌شناسی

تعریف حق و باطل

یکی از مفاهیم عامی که کاربرد گسترده‌ای دارد، مفهوم حق و باطل است، حق وباطل دو واژه متناقض و مخالف یکدیگرند، در تعریف این دولفظ گاه به نفس واقعیت توجه شده و گاه به مطابقت با واقع عنایت شده است. این دو دسته تعاریف را در ذیل می‌بینیم:

دسته اول:

در این دسته از تعاریف، حق و باطل به عنوان وصف اعتقاد در نظر گرفته شده‌اند یعنی مراد از حق اعتقاد حق و مراد از باطل اعتقاد باطل است.

راغب درماده «بطل» این چنین گفته است:باطل نقیض حق است و آن چیزی است که پس از فحص و بررسی معلوم می‌شود ثبات نداشته است، خدای تعالی فرمود: «**ذلک بان الله هو الحق و أن ما تدعون من دونه هو الباطل...**» (راغب اصفهانی مفردات القرآن ماده بطل).

مرحوم طباطبایی در مورد تعریف باطل می‌فرماید: بطلان هرچیزی بدین معنی است که انسان برای آن چیز یک نوع واقعیت فرض بکند ولی وقتی با خارج تطبیقش می‌کند آن طور که فرض شده بود مطابق با خارج نباشد. و حق برخلاف آن است و عبارت است از چیزی که فرضش با خارج تطبیق کند. بنابر این صفت حق و باطل دو صفتی است که د راصل مختص به اعتقاد بوده و اگر غیر اعتقاد را هم حق و یا باطل خوانده عنایتی بکار می‌برند بنابراین گفتن اینکه «آسمان بالای سرما و زمین زیر پا است» گفتاری است حق، چون واقع و خارج با آن تطبیق می‌کند. بخلاف اینکه بگوئیم: «آسمان زیر پای ما و زمین بالای سرما است.» که چون در واقع ثباتی که فرض می‌شوند، ندارند باطل است و یک فعل وقتی حق است که بر طبق آن غایت و نتیجه‌ای که برایش تقدیر و فرض شده صورت گیرد مانند خوردن برای سیر شدن کسب و کار برای بدست آوردن روزی و خوردن دواء برای صحت، و اما اگر آن نتیجه و غرض که برایش در نظر گرفته شده بدست نیاید آن فعل باطل است و همچنین موجودات خارجی وقتی حقند که در خارج وجود داشته باشند مانند وجود حق تعالی. اما اگر چیزی وجود ندارد و مع

ذلک معتقد به وجودش باشیم آن شیء باطل است و همچنین اگر موجود باشد و لیکن آن خواص وجودی که برایش فرض شده نداشته باشد آن نیز باطل است مثل اینکه ما معتقد به استقلال و بقای وجودی ممکن الوجود باشیم، زیرا هیچ موجودی غیر خدای تعالی این خاصیت را واجد نیست و استقلال و بقاء ندارد. پس از این جهت باطل است، هرچند از جهت اصل وجودش حق بوده باشد. شاعر گوید:

ألا کل شیء ما خلا الله باطل و کـل نعیم لامـحالـة زائل.

یعنی؛ هرچیز جز خداوند تعالی باطل است و هر نعمتی سر انجام نابود خواهد شد (طباطبایی المیزان ۳۳۵/۱۱). و نیز مرحوم علامه طباطبایی در فراز دیگری می‌فرماید:

بنابراین اطلاق نمودن حق بر اعیان خارجی و امور واقعی مانند اطلاق حق بر خدای سبحان به اینکه «**انه الحق**» و بر حقایق خارجی به اینکه «**انها حقة**» فقط به جهت آن است که هر یک از آنها از حیث خبر دادن از آنها حق اند (همان، ۴۵۹/۱۱).

دسته دوم:

بر خلاف دسته اول که حق وباطل را تنها به عنوان وصف اعتقاد معرفی کرده بود، توسعه‌ای در حق و باطل قائل است و همان‌گونه که حق و باطل را به عنوان وصف اعتقاد قلمداد می‌کند. استعمال آندو را بعنوان صفت واقع خارجی و نفس الامر نیز جایز می‌داند.

حال به پاره‌ای از این تعریفات توجه می‌کنیم:

حق وباطل گاهی وصف اعتقاد قرار می‌گیرد و گاهی به نفس واقع خارجی با قطع نظر اعتقاد به آن اطلاق می‌شود، پس اگر برای چیزی نوعی از وجود یا نوعی از وصف در نظر گرفته شود. سپس با خارج مقایسه شود و خارج با آنچه وصف شده مطابقت نماید در این صورت اعتقاد حق و قضیه فوق حق است و اما اگر چنین نباشد اعتقاد باطل و قضیه باطل است. خدای سبحان می‌فرماید:

كانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيحْكمَ بَينَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُواْ فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلاَّ الَّذِينَ أُوتُوهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءتْهُمُ الْبَيِنَاتُ بَغْيا بَينَهُمْ فَهَدَى اللّهُ الَّذِينَ ءامَنواْ لِمَا اخْتَلَفُواْ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللّهُ يهْدِى مَن يشَاء إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ. (بقره :۲۱۳). مردم (در آغاز)

یک دسته بودند خداوند پیامبران را بر انگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می‌کرد با آنها نازل نمود تا در میان مردم در آنچه اختلاف داشتند داوری کند تنها گروهی از کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند و نشانه‌های روشن به آنها رسیده بود، بخاطر انحراف از حق و ستمگری در آن اختلاف کردند. خداوند آنهایی را که ایمان آورده بودند به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود به فرمان خودش رهبری نمود و خدا هرکس را بخواهد به راه سعادت هدایت می‌کند.

مراد از هدایت بسوی حق هدایت آنها بسوی عقاید حقه‌ای است که مطابق با واقع و نفس الامر است.

اما اگر حق و باطل وصف نفس الامر و واقع خارجی قرار گیرند در این صورت توصیف واقع خارجی به حق و باطل دائر مدار ثبوت و عدم ثبوت آن است (سبحانی مفاهیم القرآن ۱۹۰/٦).

در تفسیر نمونه نیز آمده است:

حق به معنی واقعیت یا مطابقت با واقعیت است (مکارم شیرازی تفسیر نمونه ۳۰۱/۲۷).

در المیزان فرمود: حق و باطل دو مفهوم متقابلند، حق امر ثابت عینی است و باطل چیزی است که ثبوت و عینیتی ندارد.

حق به امر ثابت از آن جهت که ثبوت دارد گفته می‌شود و باطل که مقابل و مخالف حق است به امر غیر ثابت از آن جهت که ثبوتی ندارد اطلاق می‌شود (طباطبایی المیزان ۴۵۹/۱۱).

و نیز مرحوم علامه طباطبایی در ذیل آیه کریمه «**ذلک بأن الله هوالحق**» می‌فرماید: مراد از حق به قرینه سیاق عبارت از خود حق است یعنی حق در اینجا به عنوان وصفی که قائم مقام موصوف محذوف (خبر) نیست، پس خداوند تعالی خود حق است که هرچیز حقی را او محقق می‌کند (همان).

به نظر می‌رسد آنچه مرحوم علامه طباطبایی در کلامی که از ایشان در دسته اول نقل شد، فرمودند، اقرب به صواب باشد،بدین معنی که دو واژه حق و باطل همواره به عنوان دو وصف اعتقاد استعمال می‌شوند و اگر در برخی تعابیر، حق را بر امر ثابت واقع در خارج و باطل را بر امر غیر ثات در خارج اطلاق نموده‌اند، بدین معنی نیست که آن امر خارجی و واقع در خارج قطع نظر از تصویر و اعتقاد متکلم دارای صفت حق است و یا آن امر غیر ثابت در خارج

متصف به باطل است. بلکه مراد این است که آن اعتقاد و تصوری که متکم از آن امر خارجی دارد و یا آن جمله و عبارتی که از وقوع آن امر خارجی حکایت می‌کند و برای آن ثبوت و عینیتی در خارج قایل است، حق است و مطابقت با خارج می‌کند و اگر آن متصور و معتقد مطابق با واقع نباشد و یا اساساً واقعیت و عینیتی برای آن در خارج محقق نباشداعتقاد باطل است. یعنی تطابقی با نفس الامر ندارد.

ضرورت شناخت حق و باطل

به طور کلی به عواملی برای ضرورت تحقیق در موضوع فوق می‌توان اشاره کرد:

۱. گرایش ذاتی انسان به سری حق

پرواضح است که هر انسانی در ذات خویش و به طور فطری به حقایق عالم گرایش داشته و دستیابی به آنها را برای خود کمال و سعادت می‌داند، چرا که از باطل نفعی عائد انسان نمی‌شود. بلکه ممکن است موجب سقوط انسان در تباهی و هلاکت گردد، بر این اساس مسئله حق و باطل یکی از مهمترین دغدغه‌های درونی هر انسان است و شناخت و ویژگی‌های آندو می‌تواند کمک بزرگی به سعادت و خوشبختی هر انسانی نماید.

۲. وجود عوامل انحراف از حق

از طرفی یافتن حقایق و حرکت در مسیر آن همواره آسان نیست چرا که عوامل متعددی که از جنس باطلند، سبب انحراف انسان از شناخت حق و پیروی از آن می‌شوند، به همین جهت اطلاعات و تحقیقات بیشتر در این موضوع ما را با عوامل انحراف از حق که موجب انحراف انسان از سعادت خویش است آشنا می‌نماید تا بدنبال شناخت آنان راه مبارزه با آنها را فرا گرفته و به تلاش خویش در راه حق بیفزاید.

۳. جلوه‌گری باطل در لباس حق

از آنجا که انسان بر اساس فطرت الهی خویش از هرگونه باطلی گریزان است اگر باطل را به

صورت واضح و آشکار شناسایی نماید، از آن دوری می‌کند، به همین جهت غالبا باطل خود را در لباس حق جلوه می‌دهد تا طرفدار پیدا کند و به انحراف و اغواء بشر بپردازد، به همین جهت امر دیگری که ضرورت تحقیق در موضوع فوق را آشکار می‌کند، لزوم شناخت باطل و ویژگی‌های خاص آن است تا با دگرگونی و جلوه‌گری در لباس حق، قابل شناسایی باشد وموجب انحراف نگردد.

ویژگی‌های حق و باطل در قرآن

ویژگی‌های حق وباطل

قرآن کریم ویژگی‌هایی را برای حق وباطل ارائه نموده است که ما را در شناسایی آن یاری می‌دهد، در اینجا به پاره‌ای از این خصوصیات و ویژگی‌ها اشاره می‌شود.

۱. نبودن تعارض و تزاحم میان حقایق

از احکام حق این است که با حق دیگر معارضه نمی‌کند و مزاحم آن نمی‌شود، بلکه هر حقی سایر حقها را در طریق رسیدن به کمالشان کمک نموده وسود می‌بخشد و آنها را به سوی سعادت‌شان سوق می‌دهد. این نکته از آیه شریفه ۱۷ سوره رعد (که تمثیلی برای حق و باطل است) بخوبی استفاده می‌شود، زیرا بقاء و پایداری را منوط به حق نموده که مردم را سود می‌بخشد (اشاره به این فراز از آیه شریفه ۱۷ سوره رعد «أَمَّا مَا ینفَعُ النَّاسَ فَیمْکثُ فِی الأَرْضِ» اما آنچه به مردم سود می‌رساند در زمین می‌مانده است). و اینکه گفتیم هیچ حقی معارض ومزاحم حق دیگر نیست مقصودمان نفی تعارض در بین موجودات این عالم نیست، چه عالم مشهود ما عالم تنازع و تزاحم است، آتشش را آبی خاموش و آبش را آتشی فانی و زمینش خوراک گیاهانش و گیاهش طعمه حیوانات و حیواناتش صید یکدیگرند و دوباره زمینش همه را در خود فرو می‌برد. بلکه مرادمان این است که همین موجودات در عین افتراس یکدیگر در تحصیل اغراض الهی یکدل و یک جهتند وهرکدام برای رسیدن به غرض نوعی خود از دیگران استمداد می‌کنند مثل آنها مثل تیشه و چوب است برای نجّار که در عین تزاحم و تعارضشان

در خدمت کردن به نجّار و تحصیل غرض او که همان ساختن درب و پنجره باشد یکدیگر را کمک می‌کنند و مثل دوکفه ترازو است که در عین ناسازگاری باهم در سنجیدن کالا مطیع صاحب خویشند.

به خلاف باطل که معارض حق است و همه سعیش آنست که کوشش حق را بی ثمر کند و بدون هیچ اصلاحی افساد وبدون هیچ نفعی ضرر برساند. و اگر در قرآن کریم می‌بینم که در آیات بسیاری آسمانها و زمین را مسخر آدمی معرفی نموده و مثلا فرموده «**سَخَّرَ لَكم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جميعاً**» همه اش از این باب است که گفتیم تمامی موجودات کارهایی را صورت می‌دهند که مقتضای طبع آنها است ولی در عین حال راهی می‌پیمایند که منتهی به حصول غرض پروردگار می‌شود (طباطبایی، المیزان ٤٦٤/١١).

خلا صه آنکه حق همچون صراط مستقیم، واحد و یکتا است و همه حقایق عالم در مسیر واحدی قرار می‌گیرند و رو به سوی هدفی واحد دارند بدون اینکه تضادی یا تزاحمی با حقایق دیگر داشته باشند اما باطلها و منحرفان از مسیر هدایت و صراط مستقیم،هریک راه انحرافی خاصی را طی می‌کنند و معیار و ضابطه‌ای را پیروی نمی کنند تا با یکدیگر تضاد و تزاحم ایجاد نکنند بلکه هریک از آنها برای محقق کردن خواسته‌های ضد حق شان راهی را طی می‌کنند که ممکن است با راههای انحرافی و باطل دیگر در تضاد باشد.

۲. فطری بودن پذیرش حق و کراهت از باطل

از آنجا که حقایق عالم هیچ‌گونه تزاحم و تضادی با یکدیگر درجهت حق ندارند و از آنجا که خالق انسان، او و همه آسمان و زمین آنچه در آنها است را بر اساس حق آفریده است، هیچگونه تعارضی میان انسان با فطرت الهی و حقیقی اش و سایر حقایق عالم وجود ندارد. بلکه سرشت پاک انسانها طالب حق است و از باطل دوری می‌جوید.

به همین جهت هیچ بشری نیست که بر حسب طبع خدا دادی و فطرت اولیش از حق کراهت داشته باشد زیرا خدای تعالی فطرت بشر را بر اساس حق نهاده و اگر غیر این بود و افرادی به حسب طبع خدادادی‌شان متنفر از حق می‌بودند دیگر تکلیف کردنشان به پذیرفتن

حق، تکلیف به مالایطاق و غیر معقول بود، قرآن کریم هم تمامی افراد بشر را مطبوع به یک طبع و مفظور به یک فطرت می‌داند، و می‌فرماید:

«**فطرة الله التی فطرالناس علیها لاتبدیل لخلق الله**» (روم: ۳۰) فطرت خدایی که انسان را بر اساس آن آفرید در حالیکه تغییری در خلقت خداوند وجود ندارد. و نیز می‌فرماید: «**وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (شمس: ۷-۸)**» (طباطبایی، المیزان ۱۸۶/۱۸)

حال در اینجا این سؤال پیش می‌آید که اگر فطرت انسان پذیرای حق و متنفر از باطل است پس چرا بسیاری از انسانها را می‌بینیم که در طول تاریخ زندگی بشر از حق اعراض می‌کنند و به باطل روی می‌آورند بدون اینکه احساس تنفری نسبت به انجام باطل یا ترک حق داشته باشند؟

پاسخ این سؤال این است که این سوی گردانی از حق و گرایش به باطل به جهت یکی از دو عامل زیر می‌تواند باشد:

۱. با آنکه فطرت انسان سالم و محفوظ است و تغییری در آن ایجاد نشده است اما گاه در اثر پیروی از هواهای نفسانی و تسویلات شیطانی و چشم دوختن به زخارف مادی باطل را حق و شقاوت را سعادت می‌پندارد و فطرت حق پذیری را در مورد باطل تطبیق می‌کند لکن در همان لحظه که آن عمل غیر حق ر ا انجام می‌دهد، پیش خودش آن عمل را حق می‌پندارد و خیال می‌کند که کار درست انجام می‌دهد و به همین جهت است که می‌بینیم بعداز آنکه غبار و کوران دوری هوس فرو نشست اینگونه اعتذار می‌جوید که من خیال می‌کردم آن عمل حق است. شاهد این مطلب آیه شریفه:

فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيهِمُ الضَّلاَلَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّياطِينَ أَوْلِياء مِن دُونِ اللّهِ وَيحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ (اعراف: ۳۰) جمعی را هدایت کرد، و جمعی (که شایستگی نداشته اند) گمراهی بر آنها مسلم شده است. آنها (کسانی هستند که) شیاطین را به جای خداوند، اولیای خود انتخاب کردند،و گمان می‌کند هدایت یافته‌اند.

۲. دسته‌ای دیگر که از حق اعراض می‌کنند و به باطل روی می‌آورند، این کراهت از حق و گرایش به باطل نه از روی فطرت پاک خدا دادی و طبع اولیه ایشان است بلکه اقتضای طبع ثانوی است که در اثر ارتکاب پی در پی معاصی و غوطه ور گشتن‌های آلودگی و خلاف‌کاریها

در آنان پدیدار شده است چون هیچ بشری نیست که بر اساس فطرت نخستین و پاک خدادادی اش از حق گریزان باشد. و این نه تنها در انسان وجود دارد بلکه اساساً هیچ علت و سببی جز غایتی را که سازگار با طبع او است هدف همت قرار نمی‌دهد و جز کارهایی که خیر و سعادتش را تأمین کند مرتکب نمی‌شود و اگر احیاناً به انسان و یا سببی از اسباب دیگر برخوردیم که بر خلاف این قاعده عملی را انجام داده و یا اثری را از خود نشان داده است باید این بر خورد خود را سطحی دانسته و آنرا تخطئه کنیم (طباطبایی المیزان ۹۷/۸).

۳. تغییر ناپذیری و تابع هوا و هوس نبودن حق

دیگر از خصوصیات حق این است که ثابت و تغییر ناپذیر است و تابع هواها و هوسها نمی‌گردد. چنان‌که فرمود: «**وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ**» اگر حق از هوسهای آنها پیروی می‌کرد و جهان هستی بر طبق تمایل آنها گردش داشت آسمانها و زمین و هرکس در آنها است تباه می‌شدند (مومنون :۷۱).

تحلیل این مسئله با توجه به نکات ذیل میسر است:

۱. اگر حق پیرو هوا و هوس آنان شود و اجازه دهد که اعتقادات و اعمال باطل‌شان را داشته باشند. همچنان بت پرستیده، ارباب برای خود بگیرند و رسالت انبیاء و معاد را انکار نموده در نتیجه هرچه فحشاء و منکرات و فساد که دلشان بخواهد مرتکب شوند باید حق چنین اجازه‌ای را در سایر موجودات نیز بدهد یعنی اجازه بدهد که موجودات دیگر هم از نظامی که دارند سرپیچی نموده و رو به فساد گذارند چون بین حق و حق فرق نیست در نتیجه باید آسمانها و زمین رو به تباهی بگذارند و نیز نظام موجودات زمینی و آسمانی مختل گردد و قوانین کلی در عالم هست همه نقض شود (طباطبایی المیزان ٦٤/١٥).

۲. هوا و هوسهای مردم معیار و ضابطه‌ای ندارد و با یکدیگر یکسان نیست و غالباً با یکدیگر تضاد دارد و حتی بسیار می‌شود که هوی و هوسهای یک انسان نیز ضد و نقیض یکدیگرند با این حال اگر حق بخواهد تسلیم این تمایلات گردد نتیجه‌ای جز هرج و مرج و از هم پاشیدگی و فساد نخواهد داشت (مکارم شیرازی تفسیر نمونه ٢٧٩/١٤).

۳. تمایلات هوس آلود مردم، غالبا متوجه مسائلی است که (قطع نظر از تناقضهایش) مفسده انگیز است، اگر این تمایلات بخواهد به عالم هستی و جامعه بشری خط بدهد نتیجه‌ای جز فساد به بار نمی‌آورد.

٤. تمایلا ت هوس آلود همیشه یک بعدی است و تنها یک زاویه را می‌نگرد و از جنبه‌های دیگر غافل است و می‌دانیم یکی از عوامل مهم فساد، برنامه‌های یک بعدی می‌باشد که ابعاد دیگر هرگز در آن مورد توجه قرار نمی‌گیرد (همان).

به بیانی دیگر حق تعالی نظام عالم را بر اساس حق آفریده است و از روی ضابطه و معیار حق همه عالم را که بهم پیوسته و مرتبط است تدبیر می‌کند حال اگر تدبیر الهی تابع تمایلات باطل شود. نظام بهم پیوسته عالم دچار اختلال و تضاد می‌گردد. و نتیجه‌ای جز فساد و تباهی به بار نمی‌آورد.

۴. اصیل بودن حق و طفیلی بودن باطل

از نظر قرآن مجید شر و باطل اصالتی ندارد بلکه زائده‌ای است که به طفیل حق پیدا می‌شود. مثل سایه و نور، یا ظلمت و نور، که هردو هستند ولی ظلمت در مقابل نور اصالتی ندارد، یعنی ما دو واقعیت نداریم که از دو منشأ مختلف سرچشمه گرفته باشند، یکی نور باشد دیگری ظلمت، بلکه اصل نور است و آنجا که نور نیست ظلمت است نه اینکه آنجا که نور نیست چیز دیگر ضد نور وجود دارد، ظلمت همان نبودن نور است (مطهری آشنایی باقرآن ۱و۱۸۰/۲).

از نظر قرآن جنگ حق و باطل، جنگ یک هستی با هستی دیگر نیست بلکه در واقع جنگ هستی‌ها با نیستی‌ها است، جنگ نقص ما با کمال‌هاست. چون تمام باطل‌ها به نقص بر می‌گردد، ظالم اگر ظالم است به خاطر نقص او است کمال او نیست؛ یعنی مثلا از جهل و یا احساس حقارت او است که بدین وسیله می‌خواهد جبران کند. خلاصه اینکه قرآن مجید با توجه اینکه قائل به جنگ حق و باطل است در عین حال برای باطل اصالتی قائل نیست (همان).

شاهد این مطلب آیه شریفه: «**فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاء وَأَمَّا مَا ينفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الأَرْضِ**» اما کفها به کنار می‌رود و اما آبی که برای مردم سودمند است در زمین می‌ماند

(رعد:۱۷). است که در قالب تمثیلی ماهیت و خصوصیات حق و باطل را تبیین می‌نماید، مراد این است که باطل همانند کف روی آب خالی از حقیقت و خاصیت است و به طفیل وجود حق ظاهر و نمودی دارد. همانگونه که کفهای روی آب به همین وجود آب تحقق دارند، باطل نیز از آبروی حق مدد می‌گیرد و به وجود حق وابسته است.

قرآن کریم تمام حق‌ها را از جانب ذات حق تعالی می‌داند و بالاصاله به او نسبت می‌دهد اما باطلها را به خدا نسبت نمی‌دهد، آنجا که فرمود: «**الحق من ربک**» (بقره:۱٤۷) یعنی حق از خداوند است و از جانب او سرچشمه می‌گیرد.

جمله «**الحق من ربک**» از بدیع ترین بیانات قرآنی است، چون کلمه حق ما مقید به کلمه «من» کرده که بر ابتداء دلالت می‌کند و هیچ حرف دیگری این معنا را نمی‌رسانید، مثلاً اگر می‌فرمود: ««**الحق مع ربک**» حق با رب تو است، نه تنها آن معنا را نمی‌رسانید بلکه بویی از شرک در آن احساس می‌شد یعنی ممکن بود کسی خیال کند که خدای تعالی به خودی خود ناتوان است و حق او را یاری می‌کند. نکته‌ای که از کلمه «من» فهمیده می‌شود این است که در عالم آنچه حق است و هر قضیه و حکمی که دارای واقعیت می‌باشد هرچه بوده و هر قدر هم که بدیهی باشد همچون قضیه «عدد چهار زوج است.» و «عدد یک نصف عدد دو است.» و... بدیهی و ضروری می‌باشد بالاخره انسان آن را از خارج گرفته یعنی از واقعیت هستی اخذ کرده است و واقعیت خارج همه‌اش وجود و وجود همه‌اش از ناحیه خدای تعالی است همچنان‌که خیر همه‌اش از او است و به همین جهت است که از صفات خدای تعالی است که «**لایسئل عما یفعل و هم یسئلون**» پس غیر او هر عملی بکند وقتی باز خواست نمی‌شود که عملش حق باشد و اما فعل خدای تعالی چون از مقوله وجود است قهرا صورت علمیه اش جز حق نمی‌تواند چیز دیگری باشد، ساده تر بگویم: فعل خدا دو جور نیست تنها یک جور است آن هم حق.

و اما باطل را از آن جهت که باطل است هیچ وقت به خود نسبت نمی‌دهد بلکه آنر ا لازمه نقص بعضی از موجودات، به قیاس به موجودی کامل تر معرفی می‌کند، مثلا عقاید باطل از لوازم نقص ادراک است و هر امر باطلی از لوازم آن امر است به قیاس به کامل‌تر آن، هرجا باطل

را به خود نسبت داده آن را منسوب به اذن خود کرده به این معنی که مثلاً اگر زمینی شوره زار و شفاف خلق کرده که بیننده آن را از دور آب می‌پندارد همین خلق کردنش اذن او است،اذن در اینکه بیننده از دیدن او فوراًبه خیال آب بیفتد و همین خود تحقق سراب است که مقتضی است خیالی و باطل از همین جا روشن می‌شود که هیچ چیز در عالم نیست مگر آنکه در آن شائبه‌ای از بطلان هست مگر وجود خدای سبحان که حق محض است و هیچ بطلانی با او آمیخته نیست وبطلان بدو راه ندارد همچنان‌که فرمود: «**ان الله هوالحق...**» (طباطبایی المیزان ٣٦٩/١٤)

بنابر این حق که واقعیت و عین هستی و وجود است سرچشمه‌اش وجود حق تعالی است که همه موجود ات و واقعیات عالم از اونشأت می‌گیرند اما باطل که عدم و نیستی است با ذات حق تعالی بیگانه است و چیزی جز لازمه نقص اشیاء نیست.

جلوه باطل در لباس حق

باطل برای ادامه حیات همواره از برکت وجود حق مدد می‌گیرد. چرا که همه افراد بشر گرایش به حق دارند و از باطل گریزانند، از این جهت باطل خود را در لباس حق جلوه می‌دهد تا انسانها را بفریبد، گروهی در اشتباه می‌افتند و به دنبال باطل می‌روند و شبیه بودن باطل با حق سبب اشتباه آنها می‌شود اصولاً شبهه را بدان دلیل شبهه نامیده‌اند که به حق شبیه است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «**انما سمیت الشبهة شبهة لانه تشبه الحق**» (نهج البلاغه خطبه۳۸) این همان چیزی است که خدای متعال انسان را از آن بر حذر داشته است و فرمود: «**ولاتلبسو الحق بالباطل**» یعنی باطل را لباس حق نپوشانید و آن را به صورت حق جلوه ندهید تا دیگران را از این طریق بفریبید. بنابر این با بصیرت و نگاه عمیق باید به اشیاء و حوادث و امور اطراف خویش نگریست تا در اثر التباس حق و باطل، باطل را بجای حق و حق را به جای باطل قرار ندهیم، و بدین وسیله در منجلاب باطل گرفتار نشویم.

آگاهان و و هوشیاران کسانی هستند که در لابلای حق، باطل را می‌بینند و با «فرقانی» که خداوند بر اثر تقوا پیشگی به آنها عطا کرده است، حق را از باطل تمییز می‌دهند.

یکی از خصایص باطل این است که هر لمحه به شکلی و هر لحظه به لباس دیگری در

می‌آید، تا اگر او را در یک لباس شناختند، در لباس دیگر بتواند چهره خود را پنهان سازد، در آیه ۱۷ سوره رعد نیز اشاره ظریفی به این مسأله شده است، آنجا که می‌گوید: «کفها نه تنها بر آب ظاهر می‌گردند در هر کوره‌ای و هر بوته‌ای که فلزات ذوب می‌شوند کفهای تازه به شکل جدید و در لباس تازه‌ای آشکار می‌شوند و به تعبیر دیگر حق و باطل همه جا وجود دارد، همانگونه که کفها در هر مایعی به شکل مناسب خود آشکار می‌شود. بنابر این باید هرگز فریب تنوع صورت‌ها را نخوریم و در هرکجا منتظر باشیم که باطل را با صفات ویژه‌اش بشناسیم و آنها را کنار بزنیم (مکارم شیرازی تفسیر نمونه۱۶۹/۱۰).

بنابر این حق و باطل عرض عریضی دارد، منحصر در یک شاخه از زندگی نمی‌شود بلکه در تمام شؤون زندگی جاری است.

۵. سود مندی حق و بی فایدگی باطل

یکی از نشانه‌های حق و باطل آن است که حق برای مردم سودمند است، لیکن باطل بی‌فایده و مضر است. همانگونه که آب مفید و مؤثر است و کف‌ها بی فایده و گاهی مضر،زیرا کف، نه رفع تشنگی می‌کند نه گیاهانی می‌رویاند، نه تولید برق و انرژی می‌کند و نه چرخ‌های آسیابی را به حرکت در می‌آورد. حق تعالی فرمود: «**فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاء وَأَمَّا مَا ينفَعُ النَّاسَ فَيَمْكثُ فِي الأَرْضِ**» (رعد :۱۷) اما کف‌ها به بیرون پرتاب می‌شوند، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند [اب] در زمین می‌ماند، آری، مثال حق وباطل مثال آب و کف‌های روی آب است. کف‌های روی سیلاب اگرچه تفوّق طلب و پر سرو صدا هستند. لیکن به زودی از بین می‌روند. سیلاب خروشان از دامنه کوه حرکت می‌کند بر اثر جوش و خروش و بر خورد با سنگها، کفهایی بر روی آن نمایان می‌گردد اما وقتی که آب به جلگه‌ها و زمین‌های هموار رسید و جوش و خروش آب فرونشست، ناخالصی‌ها کم کم ته نشین می‌شود، کفها از بین می‌رود و آب خالص باقی می‌ماند، آری عمر باطل کوتاه و سر انجامش نابودی است. (در مقابل) آب و فلزات خالص که برای مردم سودمند است باقی می‌ماندبه هرحال آب یا روی زمین باقی می‌ماند و از آن در نوشیدن و آبیاری و امثال آن استفاده می‌کنند و یا به صورت آب‌های زیر

زمین ذخیره می‌شود که در آینده با حفر چاه‌ها و یاخود به صورت چشمه‌های خود جوش مورد استفاده قرار می‌گیرند (مکارم شیرازی مثالهای زیبای قرآن۲۵۹/۱).

نکته دیگری که در آیه شریفه سودمندی حق را می‌رساند این است که بجای اینکه در آیه گفته شود «**أَمَّا الماء فَيَمْكثُ فِي الأَرْضِ**» اینگونه بیان شد که: «**أما ما ينفَعُ النَّاسَ فَيَمْكثُ فِي الأَرْضِ**» یعنی بجای تعبیر از کلمه «ماء» عبارت «**ما ينفع الناس**» را آورده تا سودمندی و مفید فایده بودن آن ر ا برساند (طباطبایی المیزان ۳۳۷/۱۱).

۶. گسترش و ظهور باطل

نکته دیگری که از تمثیل آیه کریمه ۱۷ سوره رعد می‌توان استفاده کرد این است که: باطل هرچند طفیلی و غیر اصیل است و به برکت وجود حق ادامه حیات می‌دهد لیکن در عین حال آنچنان همدردی از خود نشان می‌دهد که گویا حقی وجود ندارد و هرچه هست باطل است و بس، مانند کف‌های روی آب که در سطح گسترده‌ای روی آب را فرا می‌گیرد و انظار را از دیدن حقیقت آب محجوب می‌کند و تنها خود به جولان و جنجال می‌پردازد. گویا اصلاً آبی در زیرش وجود ندارد. و همین امر است که موجب اشتباه انسانها می‌شود به طوریکه اگر دیده بصیرت نداشته باشند و فاقد قوه تشخیص حق و از باطل باشند نمی‌توانند حق را از لابلای باطل بیابند تنها باطل چشمان آنها را پر می‌کند و نور چشمانشان را می‌گیرد تا دیگر توان دیدن حق را نداشته باشد. بنابر این نباید فریب ظواهر و اشیاء چشم پر کن را خورد بلکه با دیده حق بین کفهای توخالی باطل را از چهره حقایق زدود و حقیقت امور را یافت و بر آن سرسپرد تا به فلاح و پیروزی رسید.

راه شناسایی حق و باطل

قرآن کریم از آن جهت که مبین و روشنگر است و چنان‌که خدای تعالی فرمود: «**تِبْيانًا لِّكلِّ شَيءٍ**» (نحل :۸۹) شیوه‌ها و راههایی را برای تشخیص و شناسایی حق و باطل ارائه داده است، در ذیل به پاره‌ای از این شیوه‌ها اشاره می‌شود.

۱. نخستین راهی که در قرآن کریم برای شناخت حق و باطل می‌یابیم، نمونه‌های بارزی از

حق و باطل است که بعنوان مصادیق حق و باطل در قرآن معرفی شده‌اند، که انشاء الله موارد آن خواهد آمد.

۲. بیان خصوصیات و ویژگی‌های حق و باطل و ارائه تمثیل‌هایی که مفاهیم را به اذهان نزدیک می‌کند در این باره نیز انشاءالله مطالبی ذکر خواهد شد.

۳. تهییج و ترغیب بشر به کسب علم مطابق با واقع و رسیدن به مرحله یقین و دور شدن از غفلت جهل و شک و گمان و فراخوانی بسوی تعقل و تفکر در راه کشف واقعیات، و در مقابل توبیخ و سرزنش پیروان ظن و گمان چنان‌که می‌خوانیم:

«**قُلْ هَلْ يسْتَوِی الَّذِينَ يعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يعْلَمُونَ**» (زمر:۹) «بگو آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟!»

«**قُلْ هَلْ يسْتَوِی الأَعْمَی وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِی الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ**» (رعد:١٦) «بگو: آیا نابینا و بینا یکسانند؟!» یا «ظلمت‌ها و نور برابرند؟!» «**إِن يتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَيئًا**» (نجم :۲۸) «گمراهان جز از ظن و گمان پیروی نکنند و حتی که ظن و گمان [نسان را] از حق بی‌نیاز نمی‌کند».

مصادیق حق در قرآن

۱. خداوند سبحان

بالاترین و والاترین مصداق حق ـ که در واقع جامع تمام مصادیق حق است بذات مقدس خد اوند عالم است، که او عین واقعیت و هستی مطلق است و همه حقایق و واقعیت‌ها از او سرچشمه می‌گیرند. در قرآن مجید می‌خوانیم:

۱. «**ذَلِک بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِی الْكَبِيرُ**» (حج:٦٢) «این بدان سبب است که خدا خود حق است و آنچه به جای او می‌خوانندآن باطل است و این خداست که والا و بزرگ است.»

۲. «**ذَلِک بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يحْيِی الْمَوْتَی وَأَنَّهُ عَلَی كلِّ شَیءٍ قَدِيرٌ**» (حج:٦) «این بدان سبب است که خدا خرد حق است و اوست که مردگان را زنده می‌کند و اوست که بر

هرچیزی تواناست.»

۳. «**ثُمَّ رُدُّواْ إِلَى اللّهِ مَوْلاَهُمُ الْحَقِّ أَلاَ لَهُ الْحُكمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ**» (انعام:٦٢) «آنگاه به سوی خداوند ـ مولای بحقشان ـ برگردانیده شوند آگاه باشدی که داوری از آن اوست و او سریع‌ترین حسابرسان است.»

حصر در قول خداوند تعالی «**بأنّ الله هوالحق**» و قول خداوند تعالی «**انّ مایدعون من دونه هو الباطل**» یا بدین معنی است که خداوند تعالی حق است به طوری که هیچ باطلی در او نیست و آنچه را که (بت پرستان) سوای خداوند تعالی می‌خوانند ـ بت‌ها ـ باطل‌اند به طوری که اثری از حق در آن نیست و یا به معنی این است که خدای تعالی به حقیقت معنای کلمه حق است و حقانیت او استقلالی است هرچه غیر او است حق نیست مگر آنچه را که خود او محقق کرده باشد و آنچه را که (بت پرستان) سوای خدای تعالی می‌خوانند بلکه هرآنچه که برآن تکیه شود و برای حاجت خوانده شود جز خداوند تعالی باطل است (طباطبایی المیزان ٤٠٢/١٤).

بنابر این خداوند تعالی مصد اق اتم و اکمل حق است و منبع و منشأ همه حقایق عالم است.

۲. قرآن کریم

در آیات فراوانی از کتاب خدا، واژه حق بر قرآن اطلاق گردیده است چنان‌که می‌خوانیم:

«**فَلَمَّا جَاءهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِندِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِى مِثْلَ مَا أُوتِى مُوسَى**» (قصص:٤٨) «پس چون حق از جانب ما برای ایشان آمد، گفتند: چرا نظیر آنچه به موسی داده شد به او داده نشده است؟»

«**وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كذِبًا أَوْ كذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءهُ أَلَيسَ فِى جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكافِرِينَ**» (عنکبوت:٦٨) «چه کسی ستمگارتر از آن کسی است که بر خدا دروغ بسته یا حق را پس از آنکه بسراغ او آمده تکذیب نماید؟! آیا جایگاه کافران در دوزخ نیست؟!»

«**قُلْ جَاء الْحَقُّ وَمَا يبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يعِيدُ**» (سبا:٤٩) «بگو: حق آمد، و باطل نمی‌تواند آغازگر چیزی باشد و نه تجدید کننده آن.»

آری قرآن کریم، کلام حق تعالی است که آنرا بر رسول اکرمﷺ نازل نموده است «**وَبِالْحَقِّ أَنزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلاَّ مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا**» (اسراء:۱۰۵) «و ما قرآن را به حق نازل کردیم و به حق نازل شد و تورا جز بشارت دهنده و بیم دهنده نفرستادیم.» و این کلام حق نازل از جانب حق تعالی بدون هرگونه تغییر و تصرفی به بشر ارزانی شده است که فرمود «**وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى - إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى**» (نجم:٣٤) «و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست.»

اخبار، معارف و احکام سعادت بخش این کتاب آسمانی حقایقی است که با واقعیات عالم کمال تطابق را دارد و رهنمون انسان به سوی سعادت و رستگاری است «**انّ هذاالقرآن یهدی للتی هی اقوم**» (اسراء:۹) «این قرآن به راهی که استوارترین راههاست، هدایت می‌کند.»

از سوی دیگر این کتاب حق خود بیانگر حقایق و تمییز دهنده بین حق و باطل است چنان‌که می‌خوانیم: «**تَبَارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا**» (فرقان:۱) «زوال‌ناپذیر و پر برکت است کسی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا بیم دهند جهانیان باشد.» فرقان یعنی جدا کننده بین حق و باطل خصوصیت بارز قرآن کریم است. و اگر کسی بخواهد حق را از باطل تشخیص و تمییز دهد راهی جز پناه بردن به ساحت این کتاب گرانقدر ندارد.

پس قرآن کلام خداوند حق است و از حق چیزی جز حق صادر نمی‌شود.

۳. دین مبین اسلام

آئین نجات بخش و سعادت آفرین اسلام مصداق روشن دیگری از مصادیق حق است.

هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (توبه:۳۳) او کسی است که رسولش را با هدایت و آئین حق فرستاد، تا آنرا بر همه آیین‌ها غالب گرداند، هرچند مشرکان کراهت داشته باشند.

انسان یکی از حقایق این عالم است که وجودش مرتبط با تمامی عالم می‌باشد و این موجود نیز در نوعیتش غایتی دارد که همان سعادت او است و برای رسیدنش به آن، خط مشی و مسیری برایش معین شده، همانطور که سایر انواع موجودات نیز چنین اند. پس هستی عام عالمی انسان و هستی خصوصی اش وی را مجهز به قوا و آلاتی کرده که سایه سعادت و

کمال او است و طریقی از اعتقاد و عمل برایش معین نموده که او را به آن سعادت می‌رساند. پس طریقی که آدمی را به سعاد ت برساند. یعنی اعتقاد ات و اعمال معین واسطه بین او و بین سعادت او است که نامش را دین ویا سنت حیاتی می‌گذاریم که به مقتضای نظام عالم عالمی و نظام خاص انسانی تعیین یافته است. و به عبارتی دیگر آن را فطرت نام می‌گذاریم و این طریق و این واسطه تابع آن نظام است و این همان است که خدای تعالی به آن اشاره نموده و می‌فرماید:

فَأَقِمْ وَجْهَک لِلدِّینِ حَنِیفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیهَا لَا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِک الدِّینُ الْقَیمُ (روم:۳۰) «پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن، این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش الهی نیست،این است آیین استوار.»

آری! چه کس داناتر و آگاه‌تر از آفریننده بشر است تا بتواند مسیر حق را برای او تعیین نماید همان مسیری که او را بسوی حق رهنمون گردد.؟!

در حدود ۷۵ آیه مادّه حق به معنای این است که آئین‌های که خداوند متعال در دورانهای مختلف توسط پیغمبران عظام به مردم ابلاغ کرده است،واقعیت داشته و باطل نبوده‌اند. مانند: «**هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ**» (فتح:۲۸)، «آن خدایی است که پیغمبر خود را برای هدایت و ارائه دین حق فرستاده است.»

بدون شک مقصود از حقیقت در این قسم از آیات بیان مصالح و مفاسد انسانها و آنچه که شایسته فطرت و کالبد مادّی و پدیده روحی آنها است، می‌باشد.

پس اینکه در دین مقدس اسلام گرایش به مبدأ و نیایش به آن و اینکه آن مبدأ دادگر مطلق است و اینکه تشخیص مصالح و مفاسد شئون انسانی از سوی خد اوند به توسط انبیاء بایستی ابلاغ شود، و اینکه ماورای این دنیای مادی که روبه زوال است،یک دنیای جاودانی و یک روز رسیدگی به مسئولیتها وجود دارد حق و حقیقت است، مردم بدانند یا ندانند.

ضرورت یک اقتصاد صحیح محاسبه شده برای انسانها حق است.

ضرورت یک حقوق دادگرایانه برای انسانها حق است.

ضرورت قوانین اخلاقی که انسان‌ها را روبه تکامل ببرد حق است.

بهره‌برداری صحیح از زندگی حدود تا حداکثر ممکن حق است.

کار نتیجه دارد و نتیجه بدون کار قابل تحقق نیست، حقیقت است.

در تمام آیاتی که از قسم مزبور می‌باشد حقیقت را به معنای واقعیت قابل عمل معرفی می‌کند یعنی اصول و احکام ادیان حقه در گذشته و دین مقدس اسلام تا ابد، واقعیت‌های مربوط به انسان را ابلا غ کرده‌اند. و انسانها می‌توانند از این و اقعیت‌ها بهره برداری نمایند (جعفری مجموعه مقالات۲۲۵).

۴. جهان هستی

آیات متعددی از قرآن کریم، به حق بودن خلقت آسمان و زمین متذکر می‌شود از جمله:

«**أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ بِالْحقِّ**» (ابراهیم:۱۹) «آیا نمی‌بینی خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است.»

١٤ آیه از قرآن کریم در مورد حقیقت بودن جهان خلقت است (سوره انعام، آیه ۷۳، ابراهیم/۱۹، حجر/۸۵، نحل/۳، عنکبوت/۴۴، روم/۴، زمر/۵، دخان/۳۹، جاثیه/۲۲، احقاف/۳، ق/۱۹و۴۴، تغابن/۳، یونس/۵).

دوهدف مهم را می‌توان از کلمه حق در این آیات استفاده کرد:

یکی اینکه، جهان هستی آنچنان که مکتب ایده آلیسم گمان می‌کند، مولود ادراک ما نیست، بلکه این آیات می‌گویند: جهان هستی! قطع نظر از ادراک و فهم انسان، دارای حقیقت و واقعیت است. زیرا صریحاً این آیات بیان می‌کند که این دستگاه با عظمت آفریده شده خدا می‌باشد و این آ فریده شدن و آفریده شده، حقیقت است. پس این نتیجه را می‌گیریم که مکتب اسلام به هیچ وجه با مکتب ایده آلیسم قرابتی ندارد، بلکه از جهت دیگر می‌توان گفت چون اسلام تحریک و تشویق به شناخت همین جهان طبیعت می‌نماید، حقایق جهان هستی را قابل درک می‌داند. نهایت امر این که درک با چه وسایلی و به کدامین اشخاص دست می‌دهد بحث دیگری است.

دوم اینکه، این آفرینش هدف بزرگی در دنبال دارد. و چنین نیست که خداوند این جهان را

برای خوش آیندی خودش آفریده باشد. هماهنگی‌ای که در جهان طبیعت مشاهده می‌شود و مورد تصدیق تمام قلمروهای علمی است، با نظر به اینکه جهان نمی‌تواند ازلی باشد زیرا که مقتضای ماده و حرکت همین است، داشتن هدف برای این جهان ضروری است (جعفری مجموعه مقالات ۲۲۳).

بنابر این هم جهان خلقت واقعیت دارد و حق است نه پنداری و خیالی و هم آفرینش عالم براساس حق است چرا که هدف بزرگی را دنبال می‌کند و این چنین نیست که بیهوده و گزاف آفریده شده باشد، در این باره به کلامی از مرحوم علامه طباطبایی توجه می‌کنیم:

> عمل حق که در مقابل عمل باطل است آن فعلی است که فاعل آن نتیجه‌ای در نظر گرفته که فعلش خود به خود به سوی آن نتیجه پیش می‌رود و چون می‌بینم هریک از انواع موجودات این جهان از اول پیدایش، متوجه نتیجه غایتی معین است که جز رسیدن به آن غایت هدف دیگری ندارد و نیز می‌بینم که بعضی از این انوع غایت و هدف بعض دیگر است، یعنی برای اینکه دیگری از آن بهره‌مند شود بوجود آمده، مانند عناصر زمین که گیاهان از آن بهره‌مند می‌شوند و مانند گیاهان که حیوانات از آنها انتفاع می‌برند، و اصلاً برای حیوان بوجود آمده‌اند، همچنین حیوان که برای انسان خلق شده و معنای آیه مورد بحث (ابراهیم:۱۹) و آیه: **وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ، مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ** (دخان:۳۸و۳۹) ما آسمانها و زمین و آنچه را که در میان این دو است به بازی (و بی‌هدف) نیافریدم ما آن دو را جز به حق نیافریدیم.

آیه: «**وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا باطلاً ذلک ظن الذين كفروا**» (ص:۲۸) «ما آسمان و زمین و آنچه را میان آنهاست بیهوده نیافریدیم، این گمان کافران است.»

همه ناظر به این معنایند. بنابراین لایزال خلقت عالم از مرحله‌ای به مرحله‌ای و از غایتی به غایت شریف تری پیش می‌رود تا آنکه به غایتی برسد که غایتی ما فوق آن نیست، و آن بازگشت بسوی خدای سبحان است.

همچنان‌که خودش فرمود: «**وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى**» (نجم:٤٢) «بدرستی منتهی و سر انجام کار بسوی خداست» و کوتاه سخن اینکه، فعل و عمل وقتی حق است که در آن خاصیتی باشد که فاعل منظورش از آن فعیل همان خاصیت باشد و با عمل خود بسوی همان خاصیت پیش

برود و اما اگر فعلی باشد که فاعل منظوری غیر از خود آن فعل ند اشته باشد آن فعل باطل است، و اگر فعل باطل برای خود نظامی داشته باشد آن فعل را بازیچه می‌گویند، عمل بچه را هم از این جهت بازی می‌گویند که حرکات و سکناتشان برای خود نظام و تربیتی دارد. ولی هیچ منظوری از آن فعل ندارند بلکه تنها منظورشان ایجاد آن صورتی است که در نفس خود قبلا تصویر کرد. و دلهایشان نسبت به آن صورت شائق شده است. و فعل خدای تعالی (خلقت این عالم) از این نظر حق است که در ماورای خود و بعداز انهدام خود اثر و خلف و هدفی باقی می‌گذارد، و اگر غیر این بود و دنبال این عالم اثری باقی نمی‌ماند، فعل خدای تعالی باطل بود و لابد این عالم را به منظور رفع خستگی و سرگرمی و تسکین غم و غصه‌ها و یا تفریح و تماشا یا رهایی از وحشت تنهایی و امثال آن خلق کرده و لکن از آنجائیکه خدای سبحان عزیز و حمید است و با داشتن عزت هیچ قسم ذلت و فقر وفاقه و حاجتی در ذاتش راه ندارد، می‌فهمیم که از عمل خرد یعنی خلقت این عالم غرض و هدفی داشته است (طباطبایی المیزان ۵۷/۱۲).

قرآن کریم برای جهان آفرینش هدف مشخصی را تعیین کرده است چنان‌که فرمود:

وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیامٍ وَکانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمَاء لِیبْلُوَکمْ أَیکمْ أَحْسَنُ عَمَلاً (هود:۷) او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر آب قرار داشت تا شما را بیازماید که کدام یک عملتان بهتر است.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاء وَالْأَرْضَ وَمَا بَینَهُمَا بَاطِلًا ذَلِک ظَنُّ الَّذِینَ کفَرُوا فَوَیلٌ لِّلَّذِینَ کفَرُوا مِنَ النَّارِ (ص:۲۷) «ما آسمان و زمین و آنچه را میان آنهاست بیهود نیافریدیم این گمان کافران است.

با این بیان قرآن نقطه نظر کسانی را که گمان می‌کنند جهان آفرینش برنامه و هدفی ندارد و کاروان زندگی بسوی سرمنزل مشخصی در حرکت نیست، به شدت محکوم می‌کند.

مبارزه حق و باطل و سرانجام آن

مبارزه دائمی حق و باطل

مبارزه حق و باطل از روز اول خلقت، با جنگ و مبارزه حضرت آدم و شیطان آغاز شد و با

مبارزه هابیل و قابیل، ابراهیم و نمرود، موسی و فرعون، حضرت علی﵇ و معاویه، و امام حسین﵇ بایزید، ادامه پیدا کرد و تاکنون ادامه دارد و این مبارزه تا قیام قیامت نیز ادامه خو اهد داشت (مکارم شیرازی مثال‌های زیبای قرآن۲۸۹/۱).

پیروزی نهایی و ابدی حق بر باطل

علاوه بر اینکه در درگیری و مبارزه مداوم بین حق و باطل پیروزی واقعی و سعادت و فلاح برای حق است و باطل جز شکست و نابودی طرفی نمی‌بندد طبق آیات شریفه قرآن کریم حتی از جنبه ظاهری و حوادث خارجی نیز پیروزی و غلبه نهایی از آن حق خواهد بود. و سر انجام باطل چیزی جز اضمحلال و نابودی نیست، آیه شریفه «**هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کلِّهِ وَلَوْ کرِهَ الْمُشْرِکونَ**» (توبه:۳۳) بشارت عالمگیر شدن اسلام را به مسلمانان می‌دهد.

«در اینکه اسلام چگونه بر چه ادیان پیروز می‌گردد و این پیروزی به چه شکل خواهد بود! در میان مفسران گفتگو است. بعضی این پیروزی را تنها پیروزی منطقی و استدلالی دانسته اند و می‌گویند این موضوع حاصل است، زیرا اسلام از نظر منطق و استدلال قابل مقایسه با آئین‌های موجود نیست. ولی بررسی موارد استعمال ماده «اظهار» (لیظهره علی الدین) در آیات قرآن نشان می‌دهد که این ماده بیشتر به معنی غلبه جسمانی و قدرت ظاهری آمده است چنان‌که در داستان «اصحاب کهف» می‌خوانیم «**إِنَّهُمْ إِن یظْهَرُوا عَلَیکمْ یرْجُمُوکمْ**» (کهف:۲۰) «اگر آنها (دقیانوس و دارو دسته‌اش) بر شما غالب شدند سنگ سارتان می‌کنند.» و نیز درباره مشرکان می‌خوانیم: «**کیفَ وَإِن یظْهَرُوا عَلَیکمْ لاَ یرْقُبُواْ فِیکمْ إِلاًّ وَلاَ ذِمَّةً**» (توبه:۸) «هرگاه آنها بر شما چیره شوند نه ملاحظه خویشاوندی و قرابت را می‌کنند و نه عهد و پیمان را.»

بدیهی است غلبه در اینگونه موارد غلبه منطقی نیست، بلکه غلبه عملی و عینی است به هرحال صحیح‌تر این است که پیروزی و غلبه فوق را غلبه همه جانبه بدانیم زیرا با مفهوم آیه که از هر نظر مطلق است نیز سازگار می‌باشد، یعنی روزی فرا می‌رسد که اسلام هم از نظر منطق و استدلال هم از نظر نفوذ ظاهری و حکومت بر تمام ادیان جهان پیروزی خواهد شد و

همه را تحت الشعاع خویش قرار خواهد داد (مکارم شیرازی تفسیر نمونه ۳۷۱/۷).

بنابر این هم از نظر واقعی و هم از نظر ظاهری سرانجام کار به غلبه مؤمنان و گروه حق منجر خواهد شد و «**وَقُلْ جَاء الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كانَ زَهُوقًا**» (بقره:۱۲٦) «بگو حق آمد و باطل نابود شد چرا که باطل نابود شدنی است.»

کتابنامه

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

جعفری، محمدتقی، «**مجموعه مقالات**».

جوادی آملی، عبدالله، «**معرفت شناسی در قرآن**»، تفسیر موضوعی، ج۱۳.

جوادی آملی، عبدالله، «**فلسفه حقوق بشر**» انتشارات موسسه اسراء۱۳۷۵ش.

راغب اصفهانی،حسین بن محمد «**المفردات فی غریب القرآن**»دارالعلم الدار الشامیه ۱٤۱۲ق.

سبحانی، جعفر، «**مفاهیم القرآن**» ناشر: موسسه الامام الصادق علیه السلام، ۱٤۲۷ه ق.

طباطبایی، سید محمدحسین، «**المیزان فی تفسیر القرآن**» ترجمه موسوی همدانی دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم ۱٤۱۷ق.

طبرسی، امین الاسلام، «**مجمع البیان فی تفسیر القرآن**»چاپ سوم ۱۳۷۲ش.

سید بن قطب بن ابر اهیم شاذلی، «**فی ظلال القرآن**»دار الشروق چاپ هفدهم ۱٤۱۲ق.

مطهری، مرتضی، «**آشنایی با قرآن**»انتشارات صدرا، ۱۳۹٦ش.

مکارم شیرازی، ناصر، «**مثال‌های زیبای قرآن**» ناشر: مدرسه الامام علی بن ابی طالب قم، ۱٤۲٦ه ق.

مکارم شیرازی، ناصر، «**تفسیر نمونه**»دارالکتب الاسلامیه ۱۳۷٤ش.